



## از حقوق کیفری تا قلمرو کیفری

موضوع پنجاه و دومین نشست تازه‌های علوم جنایی که در دوم اسفند 1388 در سالن همایش‌های دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد، «از حقوق کیفری تا قلمرو کیفری» بود که توسط آقای دکتر اسدالله یوری، استادیار دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی ارائه شد. وی دارای مدرک دکتری حقوق عمومی از دانشگاه نانت فرانسه است؛ موضوع رساله‌ی ایشان «تحولات رژیم حقوقی مجازات‌های اداری در فرانسه با نگاهی به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر» بوده است. دکتر یوری هم‌چنین دارای مقالات و تحقیقات متعددی در زمینه‌ی حقوق ایران و فرانسه هستند که از جمله می‌توان به «گذری بر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر»، «گذری بر تحولات اخیر جایگاه ریاست جمهوری فرانسه در اصلاحات سال 2008 قانون اساسی» و «سه تفسیر از جهانی‌سازی حقوقی» و «دادرسی اساسی در ایران»، اشاره نمود.

این میان، برخی پرسش‌های اساسی مطرح می‌شود؛ از جمله این‌که: حدود و ثغور دقیق این حوزه کجا است؟ به دیگر سخن، کدامیک از دعاوی شبه‌کیفری در قلمرو کیفری جای می‌گیرند؟ معیارهای شناسایی آن‌ها کدام است؟ آیا تمام تضمینات کیفری در رسیدگی‌های شبه‌کیفری قابل اعمال است؟ آیا مراجع قضایی موردنظر، از نظر سازمانی و تشکیلاتی و نیروی انسانی، مستعد چنین تحولی هستند؟ در صورت تسری تضمینات کیفری به رسیدگی‌های شبه‌کیفری، آیا این امر به منزله‌ی عدم توجه به ضرورت‌های عملی و فنی در اعطای صلاحیت‌های شبه‌کیفری به مراجع غیرقضایی نیست؟ چگونه می‌توان میان این ضرورت‌ها، و لزوم رعایت حقوق بنیادین دادرسی و حمایت از حقوق شهروندان، آشتی ایجاد نمود؟

### رابطه‌ی حقوق کیفری، حقوق بشر و حقوق اداری

پیش از بحث تفصیلی موضوع، ذکر چند نکته‌ی مقدماتی، ضروری است:

نخست رابطه‌ی حقوق کیفری، حقوق عمومی و حقوق اداری است. از زمان جنگ دوم جهانی که حقوق بشر به طور جدی مطرح شد، توجه به دولت رفاه به این نتیجه منتهی شد که خارج از عرصه و قلمرو کلاسیک، صلاحیت‌های قوه‌ی مجریه به طور عام و ادارات به طور خاص، با اعطای صلاحیت‌های شبه‌قضایی و به ویژه شبه‌کیفری توسعه‌ی چشمگیری یابد. در نتیجه ادارات به نوعی به یک حکومت در حکومت تبدیل شدند، به نحوی که علاوه بر صلاحیت ذاتی خود، فرایندهای تقنین و قضاء را نیز بر عهده گرفتند.

از ابتدای نیمه‌ی دوم قرن بیستم میلادی، کشورها به سمت شناسایی حقوق بشر پیش رفتند. در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر 1948، میثاقین 1966 و اسناد منطقه‌ای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، منشور آمریکایی و آفریقایی و...، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، از

امروزه، توسعه‌ی صلاحیت‌های شبه‌کیفری مراجع اداری (خارج از دستگاه قضایی در مفهوم کلاسیک) و از میان رفتن مرزبندی‌های کلاسیک مقوله‌های کیفری (ماهوی و آیینی) در چارچوب تحولات سیاست جنایی (قضازدایی و کیفرزدایی در برخی حوزه‌ها) توسعه‌ی چشم‌گیری یافته است. بر همین اساس توجه به ضرورت حمایت مؤثر از حقوق بشر، و به طور خاص پیش‌بینی و ایجاد سازوکارهای حمایت قضایی جدی و لزوم رعایت تضمینات آیین دادرسی کیفری اشخاص در معرض تعقیب و مجازات از سوی این مراجع، موجب شده است که سخن گفتن از حقوق کیفری در مفهوم مضیق و کلاسیک آن نتواند دربردارنده‌ی تحولات مزبور و بیانگر وضعیت موجود در تقسیم‌بندی مقوله‌های کیفری باشد. از دهه‌های اخیر، مقوله‌های کیفری در مفهوم مضیق نبوده و از این پس تقسیم‌بندی‌ها نمی‌تواند عمل و ضمانت اجراء (جرم یا تخلف و مجازات آن) را دستخوش تغییر ذاتی و ماهیتی نماید. بر همین اساس، آیین رسیدگی به برخی دعاوی ماهیتاً کیفری که به وسیله‌ی مراجع خارج از دستگاه قضایی (نوعاً اداری و بعضاً در رابطه‌ی تنگاتنگ با قوه‌ی مجریه) صورت می‌گیرد، نمی‌تواند آیین دادرسی حاکم در محاکم کیفری و تضمینات پیش‌بینی شده برای متهم در رسیدگی به دعاوی کیفری را نادیده بگیرد.

در چنین شرایطی، و در جهت حمایت از حقوق شهروندان در مقابل دولت و ادارات آن، دیوان اروپایی حقوق بشر با تفسیری مستقل از مفهوم ماده‌ی 6 کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (حق بر دادرسی منصفانه) و تسری شمول آن بر دعاوی و رسیدگی‌های شبه کیفری، گستره‌ی مفهوم مقوله‌ی کیفری<sup>1</sup> در این ماده را فراتر از آنچه در گذشته، در قلمرو حقوق کیفری ماهوی و آیینی در حقوق داخلی مطرح بوده، (رسیدگی به جرایم و تعیین مجازات آن‌ها در محاکم کیفری بر اساس قوانین و آیین دادرسی کیفری) تعیین می‌نماید، اما در

لزوم رعایت تضمینات دادرسی منصفانه سخن به میان آمده است، در ابتدا تلقی بر این بود که این تضمینات فقط به رسیدگی قضایی و آن چه در دستگاه قضایی اتفاق می‌افتد، ناظر است. به تدریج با تفسیر موسع از مقررات، مفهومی خاص، جدید و مستقل از حقوق کیفری ماهوی و آیینی ارائه شد.

انتخاب کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و تا حدی حقوق داخلی فرانسه برای این بحث، به این دلیل است که ابداع و توسعه‌ی قلمرو کیفری، ثمره‌ی رویه‌ی قضایی دیوان بین‌المللی اروپایی حقوق بشر است. این رویه از نظر کمی و کیفی و تأثیر آن بر حقوق داخلی کشورهای عضو بسیار قابل توجه است. با وجود آن که نظام حقوقی ایران به کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون مبارزه با دوپینگ پیوسته است و در کنوانسیون اخیر به دادرسی عادلانه اشاره شده و این که رسیدگی باید تحت شرایط و تضمینات یک دادرسی منصفانه باشد، اما این امر برای پرداختن به موضوع حاضر در حقوق ایران کافی نیست، لذا موضوع بحث از حقوق کیفری تا قلمرو کیفری، به رویه‌ی قضایی دیوان اروپایی محدود شده است. (البته در این خصوص می‌توان به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی 1966 که ایران نیز به آن ملحق شده است، اشاره نمود، اما با توجه به فقدان رویه‌ی قضایی قابل توجه در تعیین حدود و ثغور قلمرو کیفری در ماده‌ی 14 میثاق مذکور، این امر مورد بررسی قرار گرفته است.)

با عنایت به آن که قوه‌ی مجریه، صلاحیت‌های شبه‌قضایی و شبه‌کیفری بسیاری را دارا شده است، ضرورت حمایت قضایی از حقوق بشر، دیوان را به این دیدگاه سوق داد که خارج شدن صلاحیت قضایی و شبه‌کیفری از دستگاه قضا، نمی‌تواند به این معنی باشد که تضمینات نیز باید از میان بروند. در حقوق جزا و حقوق خصوصی، پذیرش اعمال تضمینات دادرسی منصفانه به سهولت صورت گرفته است، اما در دعاوی و مجازات‌های اداری و عمومی این گونه نبوده و با مقاومت زیادی مواجه شده است چرا که صلاحیت اداره، صلاحیتی اجرایی است، صلاحیت قضایی و شبه‌کیفری، صلاحیتی اضافی محسوب می‌شود.

پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود، این است که چگونه می‌توان میان ضرورت‌های عملی و فنی اداره و رعایت تضمینات حقوق بشری آشتی برقرار نمود؟ در پی یافتن راهکاری برای این امر، دیوان اروپایی حقوق بشر با این رویکرد که جابه‌جایی صلاحیت قضایی و شبه‌قضایی از یک مقام قضایی و اداری ضروری است، اما رعایت تضمینات می‌تواند به گونه‌ی دیگری باشد، توانست تا حد زیادی تلفیق و آشتی را ایجاد کند. نگرشی به جریان عملکرد دیوان بیانگر این است که به این مسأله کاملاً توجه شده است؛ دیوان بر این اعتقاد است که رعایت تمام تضمینات ضروری نیست؛ با این بیان که، اولاً در تمام رسیدگی‌های شبه‌قضایی و کیفری، رعایت ماده‌ی 6 و تضمینات دادرسی ضروری نیست، ثانیاً در مواردی هم که چنین ضرورتی احساس می‌شود، حاشیه‌ی مانوری به دولت‌ها داده می‌شود مبنی بر این که در ابتدای رسیدگی، رعایت برخی تضمینات، ضروری نیست، هر چند دیوان خط قرمزی نیز معین می‌کند. برای نمونه، شورای رقابت، صلاحیت‌های کیفری بسیار مهمی داشته و در آراء خود نیز مجازات‌های مالی گزافی را مورد حکم قرار می‌دهد. دیوان بر این باور است که به شرط اعمال نظارت

مؤخر قضایی بر این مراجع شبه‌قضایی، رعایت تضمینات در رسیدگی مراجع اخیر ضروری نیست، هر چند برخی تضمینات کلیدی و غیر قابل نقض بوده و مشمول این انعطاف نبوده و باید از ابتدای رسیدگی (در مراجع شبه‌قضایی) رعایت گردند.

دیوان در دو بخش به هسته‌ی سخت حقوق بشر اشاره می‌کند:

1- در حقوق ماهوی، برخی حقوق مانند مواد 2 و 3 کنوانسیون (حق بر حیات و منع شکنجه) را مطلقاً غیر قابل نقض می‌داند.

2- در حقوق آیینی نیز هر چند رسیدگی شبه‌قضایی و اداری از برخی تضمینات معاف می‌شود، مواردی مانند حق دفاع را شامل نمی‌شود؛ هنگامی که امر توافقی است، حق دفاع ضروری است؛ در رسیدگی اداری یک طرف دعوا (اداره)، خود، قاضی است؛ در این حالت، رعایت برخی تضمینات ماده‌ی 6 (دادرسی منصفانه) مانند حق بی‌طرفی، رعایت اصل برائت و... بسیار دشوار بوده و حتی امکان‌پذیر نیست، به علاوه در حقوق عمومی فرض قانونی بودن عمل اداره را داریم، لذا عمل اداره تفکیک نمی‌شود، هنگامی که شخصی جرمه‌ی مالیاتی و گمرکی می‌شود، ظاهراً عملی یک جانبه است، اما ماهیتاً یک عملی قضایی است که در آن قاضی و طرف دعوا یکی است. به هر حال دیوان بر این اعتقاد است که برخی تضمینات باید رعایت شود، اما با ویژگی‌های خاص تصمیم اداری که به آن اشاره شد. دیوان در مراحل بعدی ناگزیر شد تا حدودی تجویزات جزئی خود را تعدیل کند.

### شبه‌های مورد استفاده‌ی دیوان

دیوان در مقام اعمال نظارت، کار خود را کاری جانسنینی می‌داند؛ در حقیقت، کنوانسیون باید توسط حقوق داخلی اعمال شود، و دیوان هنگامی ورود پیدا می‌کند که کشور به تعهدات داخلی خود عمل نکرده باشد. دیوان، روشی پویا و مفاهیمی مستقل دارد. در کنوانسیون 1969 وین در خصوص تفسیر کنوانسیون، چنین اظهار شد که تفسیر باید مستقل از مفاهیم رایج در حقوق داخلی اعضا باشد و برای تفسیر یک کنوانسیون، توجه به هدف، موضوع، متن، زمینه و روح آن، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

موضوع دیگر آن که دیوان بر این اعتقاد است که نسبت به رعایت قاعده‌ی سابقه در کامن‌لا، تعهدی ندارد؛ به گونه‌ای که هرگاه تشخیص دهد رویه‌ی قضایی امروز نمی‌تواند پاسخگوی نیازها باشد، آن را تغییر می‌دهد و این بدین دلیل است که کنوانسیون سندی زنده و پویا است.

کنوانسیون در تفسیر مستقل باید از منابع متعددی استفاده کند. دیوان به عرف بین‌المللی و اروپایی، اسناد جهانی و منطقه‌ای، نظم عمومی بین‌المللی و اروپایی، دکترین و فلسفه‌ی حقوق نیز اشاره می‌کند. با وجود آن که حقوق داخلی کشورها مبنای تفسیری دیوان نیست، اما به عنوان نقطه‌ی آغاز در اعمال (تفسیر) مفاهیم ماده‌ی 6 از آن استفاده شود.

نکته‌ی آخر در بحث متد، استفاده از منطق نامعین و نامشخص است. خانم «دلماس مارتی» از بزرگان حقوق کیفری و تئوری

که قیمت‌ها را رعایت نمی‌کرده، به پرداخت جریمه محکوم و در نتیجه‌ی عدم پرداخت جریمه با حبس مواجه می‌شود. اصطلاحاتی که دیوان در این خصوص به کار برده است، جالب است؛ دیوان اشاره می‌کند که باید به مفهوم مادی اتهام توجه کرد و نه مفهوم صوری که در قانون آمده است؛ باید فراتر از ظواهر را دید و واقعیات دعوا را تحلیل نمود. لذا در خصوص مفهوم «اتهام»، فرض قانونی در حقوق داخلی اهمیتی تعیین‌کننده ندارد.

دیوان به نسخه‌ی انگلیسی ماده‌ی 6 اشاره‌ای داشته و از کلمه‌ی «Charge» استفاده می‌کند که در ادبیات انگلیسی، گستره‌ی وسیع‌تری از اتهام «Accusation» را در فرانسه در برمی‌گیرد، لذا ضرورتی ندارد اتهام را در مفهوم کلاسیک مدنظر قرار داد؛ از همین رو، می‌توان فرد متخلف اداری را متهم نامید.

در پرونده‌ی اخیرالذکر، تعریف دیوان این است که هرگونه اخطار رسمی مقامات صالح که متضمن نوعی سرزنش برای ارتکاب تخلف است، اتهام تلقی می‌شود. بدین معنی که هرگاه چنین اتفاقی روی دهد، شخص با یک اتهام مواجه می‌شود.

در همان پرونده، دیوان معیار دیگری را نیز اضافه می‌کند و آن عبارت از عدم تعمیم اتهام کلی به شخص موردنظر است. بدین معنی که هرگاه در یک پرونده، شخصی با برخی عبارات کلی مقامات عمومی مبنی بر این‌که همه‌ی این افراد خلاف کار و مجرم‌اند، مواجه شد، به راحتی نمی‌توان اتهام این افراد را محقق دانست. برای متهم دانستن شخص، این امر باید روی وضعیت شخصی وی تأثیر مستقیم داشته و مستقیماً شخص را مورد هدف قرار دهد. البته دیوان در جای دیگر تأکید می‌کند که در مورد تصمیمات دیگر مانند بی‌طرفی و براءت، حتی به کار بردن لفظ اتهام، هرچند محقق نشده باشد، می‌تواند به عنوان نقض اصل بی‌طرفی و براءت تلقی شود.

#### مصادیق اتهام

دیوان در سال‌های 1994 و 1997 میلادی، در خصوص مصادیق برخی اقدامات که به متهم کردن شخص منجر نمی‌شود، آرایبی صادر کرد.

تحت نظر قراردادن شخص می‌تواند به معنی متهم کردن وی نباشد، مگر آن‌که تحت شرایط خاصی صورت گیرد. همیشه دیوان در کنار برخی عناصر، شرایط پرونده را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. حتی اظهار می‌دارد که تحت نظر قرار دادن شخص در مواردی که با بازداشت نیز همراه است، می‌تواند اتهام محسوب نشود؛ همه چیز به اوضاع و احوال پرونده بستگی دارد؛ معیارهای دیوان مطلق نیست و مطلق‌نگری را در رویه‌ی قضایی خود نپذیرفته است، با وجود این، دیوان در حقوق اداری و مجازات‌های شبه‌قضایی، به ناچار تا حدودی از موضع خود عدول می‌کند.

#### مفهوم قلمرو کیفری

دیوان به مانند تمام استدلال‌هایی که دارد، نخستین اصلی که از قلمرو کیفری ارائه می‌دهد، مفهومی مستقل است و رعایت حقوق داخلی کشورها را ضروری نمی‌داند؛ چرا که حقوق داخلی کشورها

حقوق در اروپا به این مسأله توجه کرده است؛ حقوق به سمت شکستن مرزها و طبقه‌های کلاسیک می‌رود؛ چرا که برخی مباحث جدید ایجاد شده که در هیچ طبقه‌ای نمی‌گنجد، منطق ارسطویی و کلاسیک پاسخگوی ویژگی فضا و تقسیم‌بندی‌های جدید حقوق نیست، هنگامی که می‌خواهیم به موقعیت حقوقی اشاره کنیم که میان دو طبقه است، باید از منطق نامعین استفاده کرد. دیوان در کار خود از این منطق استفاده کرده و ذیل هر مجموعه، زیرمجموعه‌های مستقلی ایجاد کرده است که با توجه به میزان نزدیکی به طبقات، نام‌گذاری می‌شود. این منطق بر اساس درجات نزدیکی یک پدیده، آن را میان مجموعه‌ها قرار می‌دهد. برای مثال، حبس یکی از مجازات‌های حقوق کیفری است، اما این اعتقاد وجود دارد که در مواردی که مدت حبس اندک و مثلاً برای دو یا سه روز بوده و در چارچوب مجازاتی انضباطی، انتظامی و یا حتی کیفری قرار گیرد، به خودی خود در قلمرو کیفری قرار گرفته و به تبع آن با رعایت تضمینات دادرسی کیفری، ملازمه‌ای ندارد، لذا دیوان به ویژه در مجازات‌های انضباطی و انتظامی، به ملاحظات مختلفی در قرار دادن یا ندادن آن‌ها در قلمرو کیفری توجه می‌کند. به عبارت دیگر این‌که به صورت عینی، شخصی و مطلق همواره مجازاتی در قلمرو کیفری قرار گیرد و مجازاتی دیگر در این حوزه قرار نگیرد، منطبق با منطق نامعین نیست و این اوضاع و احوال خاص دعوی و... است که در هر مورد تعیین‌کننده است.

حقوق اداری کیفری که در برخی کشورها از جمله اتریش، اصطلاح رایجی است، به مجازات‌های اداری و انضباطی تقسیم می‌شود. در ایران میان مجازات انضباطی (کارکنان دولت) و انتظامی (اصناف) و مجازات‌های اداری، تفکیک قائل می‌شوند؛ مخاطب مجازات اداری، همه‌ی شهروندان است و با حقوق کیفری که هدف آن، حفظ نظم عمومی است، در یک جهت و راستا است و این در حالی است که در مجازات انضباطی و انتظامی، جامعه‌ای بسته (اداره و یا صنف خاص) مدنظر است.

ماده‌ی 6 کنوانسیون، به اتهام در حوزه‌ی کیفری ناظر است؛ پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود، این است که اتهام به چه معنی است؟ برای شناخت قلمرو کیفری باید مفهوم اتهام را در نظر دیوان و رویه‌ی آن بشناسیم. برای نخستین بار در سال 1976 در تصمیم «آنجل علیه هلند» به طور غیرمستقیم این بحث مطرح شد که از نظر حقوق کیفری، اتهام امری است که داخل در محدوده‌ی آیین دادرسی کیفری است. در این پرونده که برخی نظامیان تحت تنبیهات انتظامی قرار گرفته بودند، دیوان به طور تلویحی اشاره کرد که باید به پرونده این اشخاص تحت عنوان متهم رسیدگی شود؛ لفظ اتهام صرفاً برای ارتکاب یک جرم در قانون جزا نیست، بلکه علیه کسانی که در نتیجه‌ی پرونده‌های اداری و انضباطی تحت تعقیب قرار می‌گیرند، نیز کاربرد دارد.

دیوان در پرونده‌ی دیگر تصریح می‌کند که مفهوم درست و موجه بودن اتهام بر اساس تفسیر کنوانسیون است و نه حقوق کیفری کشور محل طرف دعوا. بنابراین دیوان به این موضوع توجه ندارد که در حقوق داخلی کشورها، این موضوع در آیین دادرسی کیفری آورده شده است یا خیر؛ دیوان، خود به تعریف اتهام می‌پردازد.

در پرونده‌ی «دویر علیه بلژیک» در سال 1980، فرد قصاصی

مجازات بسیار زیاد است، لذا معیار مجازات صادره و اجرا شده در حقوق داخلی، نمی‌تواند معیار خوبی باشد.

در حقوق اداری تصمیماتی تحت عنوان اقدامات پلیس اداری وجود دارد؛ در مقام مقایسه با حقوق کیفری می‌توان چنین گفت که مخاطب حقوق کیفری، کل جامعه و نظم مورد حمایت آن، نظم عمومی است. این دو در اقدامات پلیس نیز فراهم است. اقدامات پلیس پیشگیرانه است. برای مثال، فرماندار دستور بستن یک کارخانه یا فروشگاه را می‌دهد یا برقراری راهپیمایی و اجتماع را به لحاظ مغایرت با نظم عمومی منع می‌کند؛ اقدامات وی رویکردی پیشگیرانه دارد؛ رویکردی که گاه متوقف‌کننده‌ی یک تخلف نیز می‌باشد. موضوعی که دیوان به آن توجه نموده، تفاوت میان اقدامات پلیس اداری و تصمیمات اداری است. دیوان به این موضوع اشاره می‌کند که به عنوان مثال هدف اقدامات پلیس در تخلفات رانندگی، پیشگیرانه است، اما در مجازات اداری، هدف، بازدارنده و سرکوب‌کننده است، لذا دیوان در این خصوص، اداره را نسبت به اقداماتی که با هدف پیشگیرانه صورت می‌گیرد، مبسوط‌الید می‌داند. این در حالی است که در اقدامات پلیس نیز چنین وضعی وجود دارد. تعطیلی کارخانه می‌تواند تصمیمی اداری و یا اقدام پلیس اداری باشد. بنابراین این تفکیک مطلق نبوده و می‌تواند محل انتقاد باشد.

از آن‌جا که دیوان برای به اجرا درآمدن تصمیمات خود توسط دولت‌ها نیاز به حمایت ایشان دارد و در صورت عدم اجرا صرفاً می‌تواند به برخی فشارهای سیاسی متوسل شود، تحت فشار دولت‌ها برخی موارد انعطاف را در قلمرو کیفری داشته است. بنابراین، دیوان گاهی اعلام می‌دارد که برخی اقدامات (ماهیتاً قضایی) مراجع و مقامات اداری در حیطه‌ی تصمیمات ماده‌ی 6 جای نمی‌گیرد. مثال‌هایی از این موارد به شرح زیر است:

- 1- کارکنان دولت: دیوان در آراء متعدد چنین اظهار نموده است که اصل بر این است که دعاوی انضباطی علیه کارکنان دولت، مشمول ماده‌ی 6 قرار نمی‌گیرد.
- 2- مسأله‌ی تابعیت، اتباع بیگانه و اخراج و مجازات ایشان: دیوان چنین اقداماتی را از مسائل ناظر به حاکمیت دانسته و نسبت به آن‌ها دخالت نمی‌کند.

### نتیجه

دیوان موفق شده است با آراء خود چارچوبی را ایجاد کند که در آن قضاودایی و کیفرزدایی مانع اعمال تصمیمات قضایی و کیفری اساسی نمی‌شود. توسعه‌ی قلمرو کیفری به رسیدگی‌های شبه‌کیفری در حقوق داخلی کشورها نیز مؤثر واقع شده است. از جمله می‌توان به قانون ژوئن 2000 فرانسه اشاره نمود که بر خلاف اعتبار امر مختوم، این موضوع را به رسمیت شناخته است که هرگاه در یک پرونده‌ی کیفری، دیوان حکم به محکومیت فرانسه نماید، پرونده باید مجدداً با توجه به رویه‌ی دیوان مورد بررسی قرار گیرد. همچنین نسبت به مواردی که سابقاً بسیاری از دولت‌های عضو کنوانسیون آن‌ها را در شمول ماده‌ی 6 نمی‌دانستند، این کشور تغییر عقیده داده و قوانین و مقررات خود را اصلاح نموده است.

متفاوت است و امکان عمل و رعایت آن‌ها فراهم نیست. وحدت رویه‌ی قضایی در کار دیوان ایجاب می‌کند که مفهومی مستقل را در نظر بگیرد، هر چند که دیوان اصولاً از مفهوم کلاسیک فاصله می‌گیرد. دیوان چنین اظهار می‌دارد که صرفاً متن، زمینه، موضوع و هدف کنوانسیون مهم است. اصلی‌ترین هدف کنوانسیون، شناسایی حقوق و حمایت قضایی از حقوق بشر (ماده‌ی 6) است. هدف اصلی، حمایت از شهروندان بوده و صرفاً ناظر به روابط شهروند و دولت نیست، با وجود این، محل نزاع حقوق کیفری کلاسیک و قلمرو کیفری در رابطه‌ی اداره با شهروند و اداره با کارکنانش است؛ دیوان با دغدغه‌ی حمایت از حقوق شهروندان را دارد و در اکثر قریب به اتفاق آراء تصریح می‌کند که وظیفه‌ی دیوان این نیست که به حقوق داخلی کشورها وارد شود، بلکه فقط به رعایت ماده‌ی 6 توسط آن کشورها توجه می‌کند. در قلمرو کیفری آن‌چه واجد اهمیت است، رعایت ماده‌ی 6 و بندهای 1 تا 3 آن است؛ تضمینات عمومی، بند 2 راجع به اصل برائت و بند 3 راجع به حقوق دفاعی متهم است.

### معیارهای دیوان در شناسایی قلمرو کیفری

تفاوت قلمرو کیفری و حقوق کیفری کلاسیک در چیست؟ دیوان برای تبیین این تفاوت، سه معیار اصلی را در نظر می‌گیرد؛ در تحلیلی که یک گروه تحقیقاتی تحت سرپرستی خانم «دلماز مارتی» در سال 1987 انجام داده‌اند معیارهای دیوان از قلمرو کیفری چنین است:

- 1- شاخص‌ها، ملاحظات و نشانه‌های حقوق داخلی: حقوق داخلی برخی اعمال را مشمول عناوینی چون تخلف یا جرم دانسته و به موجب قانون، آیین‌نامه و... برای آن‌ها ضمانت اجرا تعیین کرده است. بنابراین باید به این موضوع توجه داشت که کشور طرف دعوا در حقوق داخلی خود، عمل ارتكابی را در چه حیطه‌ای قرار داده است، هر چند که توجه به این امر صرفاً یک نقطه‌ی آغاز است.
- 2- معیار ماهیت عمل مشمول عنوان تخلف یا جرم؛ در حقیقت، دیوان این معیار را معیاری شایان توجه می‌داند و در مقام تبیین ماهیت تخلف یا جرم، این موضوع را بررسی می‌کند که نظم مورد حمایت چه نظم است؟ نظم عمومی، نظم بسته مانند نظم پادگان، اداره و یا...؟ و دیگر این که مخاطب نظم کیست؟ شرایط ارتكاب تخلف یا جرم، شدت عمل جرم یا تخلف و میزان خسارت وارده، همگی در تعیین ماهیت عمل و این که در دایره‌ی قلمرو کیفری قرار می‌گیرد یا خیر، تأثیر دارد.

3- دیوان به این امر اشعار دارد که تعیین‌کننده‌ترین معیار، ماهیت و شدت مجازات است. با وجود این، دیوان چنین استدلال می‌کند که مجموعه شدت مجازات قانونی «صادر شده در مرجع ذیصلاح» و «شدت مجازات اجرا شده»، مدنظر است؛ این رویکرد «ناشی از تفاوت اجرای کنوانسیون» در دیوان با اجرای کنوانسیون در حقوق داخلی است. دیوان هنگامی وارد عمل می‌شود که تمام مراجع داخلی کار خود را انجام داده‌اند.

در هر حال این رویکرد دیوان قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ چرا که، مجازات قانونی در بحث مجازات‌های انضباطی و انتظامی، از توبیخ بدون درج در پرونده تا اخراج را در برمی‌گیرد. فاصله‌ی این دو

### چگونگی پیدایش مفهوم قلمرو کیفری

#### از قانون جزا تا حقوق کیفری، از حقوق کیفری تا قلمرو

#### کیفری

در ابتدای تکوین قانون جزا، ایده کلی بر این بود که تمام جرایم و مجازات‌ها در یک قانون جزا جمع شود. به تدریج مشخص شد که چنین امری، امکان پذیر نیست؛ چرا که به مرور موضوعات جزایی دیگری به موجب قوانین خاص کیفری مطرح می‌شود، اما این بدین معنی نیست که این مباحث از حقوق کیفری خارج شده باشد. از آنجا که این موضوعات در قوانین خاص کیفری آمده است، در قلمرو حقوق کیفری جای می‌گیرد، اما مسأله این است که اعمال این قوانین که در حال افزایش است، موجب تورم کیفری و عدم کارایی قوانین می‌شود و به همین دلیل است که قانون‌گذار بسیاری از کشورها، اقدام به کیفرزدایی نموده و قوانین کیفری را از قلمرو حقوق کیفری خارج و به قلمرو اداری، انضباطی، مالی و غیره وارد کرده‌اند.

پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود، این است که آیا خروج این مباحث از حقوق کیفری، موجب تغییر ماهیت جرایم شده و سبب می‌شود تضمینات حقوق کیفری نسبت به آن‌ها اعمال نشود؟ در پاسخ به این پرسش است که بحث قلمرو کیفری پیش می‌آید؛ بحثی که توسط دیوان اروپایی حقوق بشر مورد تفسیر قرار گرفته است. آراء دیوان این اجازه را به دولت‌ها داده است که برای اداره‌ی بهتر دادگستری و کاهش پرونده‌های کیفری در دادسرا و دادگاه، کیفرزدایی کنند و مواردی را که صلاح می‌دانند، از قلمرو حقوق کیفری خارج و وارد قلمرو دیگر کنند. دیوان بر این باور است که این امر موجب سوء استفاده دولت‌ها نمی‌شود، به نحوی که تضمینات مربوط به یک دادرسی عادلانه را از شهروندان سلب کند.

امروزه بحث قلمرو کیفری به نحو چشمگیری در چهار بعد در حال گسترش است:

1- دیوان اروپایی حقوق بشر تفسیر گسترده‌ای از ماده‌ی 6 کرده و نسبت به حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی، تمایل زیادی داشته و بر این اعتقاد است که ضمانت اجرای انضباطی (زندانیان و نظامیان) و مالی و ضمانت اجرای حقوق رقابتی و غیره، در بحث قلمرو کیفری داخل است و تمام افراد ذی‌نفع از تضمینات ماده‌ی 6 کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در یک دادرسی عادلانه برخوردارند.

2- دیوان به منظور حمایت از آزادی‌های فردی، وصف جرایم در حقوق داخلی و ماهیت و شدت جرایم، را به عنوان معیارهایی جایگزین دانسته و ورود هر سه را به قلمرو کیفری لازم ندانسته است؛ از این رو وجود هر یک از این معیارها برای ورود موضوع به قلمرو کیفری و اعمال تصمیمات ماده‌ی 6 کافی است.

3- در خصوص اعمال قلمرو کیفری به تمام مراحل دادرسی، میان اندیشمندان حقوق اختلاف نظر است؛ به ویژه در فرانسه این بحث مطرح است که نقطه‌ی آغاز و پایان فرایند کیفری کجا است؟ برخی آن را از تعقیب تا صدور حکم قطعی دانسته و بر این عقیده‌اند که مرحله‌ی ورود پلیس و اجرای مجازات را شامل نمی‌شود؛ در مقابل بعضی دیگر، به مرحله‌ی ورود پلیس تا اجرای مجازات، عقیده دارند. دیوان از نظر اخیر تبعیت کرده است. بنابراین دیوان در آراء خود، فرایند کیفری را از مرحله‌ی پلیسی تا اجرای مجازات دانسته است و به همین دلیل است که قلمرو

کیفری، مفهومی موسع پیدا کرده است. در پرونده‌ی «سالدوز علیه ترکیه» در سال 2008 میلادی، که نوجوان هفده ساله‌ای در مرحله پلیسی از حق برخورداری از وکیل محروم شده بود، کشور متبوع را به عدم رعایت دادرسی عادلانه در قلمرو کیفری موضوع ماده‌ی 6 محکوم کرده و در رأی دیگری اجرای رأی را جزء لاینفک آن دانسته و معتقد است که تمام تضمینات ماده‌ی 6 باید بر آن اعمال شود.

4- اعمال قلمرو کیفری به بزه‌دیده: تا این اواخر دیوان، بر این عقیده بود که تصمیمات مندرج در ماده‌ی 6 مختص شخص متهم است و بزه‌دیده نمی‌تواند از آن برخوردار باشد. به تدریج رویه‌ی دیوان تغییر یافت؛ ابتدا در رأی خود، شکایت یا دادخواست ضرر و زیان شاکی را به شرطی که تقاضای جبران خسارت مادی کرده باشد، مشمول ماده‌ی 6 دانست. در حقوق فرانسه، شاکی می‌تواند علی‌رغم نظر دادستان که عقیده بر بایگانی کردن پرونده دارد، دادخواست ضرر و زیان خود را به دادگاه جنحه تقدیم کرده و دعوی را به جریان اندازد. در فرانسه چنین نیست که شخص حتماً تقاضای ضرر و زیان مادی نموده باشد، همین که مجازات مرتکب، روشن شدن حقیقت و یا ضرر و زیان معنوی را مطالبه کند، کفایت می‌نماید. رویه‌ی دیوان نیز به تدریج متحول شد. در پرونده‌ی «پرز علیه فرانسه» در سال 2004 میلادی، دیوان از تصمیم سابق خود عدول کرد و بزه‌دیده‌ای را که در دادخواست خود جبران ضرر و زیان مادی را مطالبه نکرده بود، مشمول قلمرو کیفری ماده‌ی 6 دانست، لذا در حال حاضر در سطح اروپا سخن از برابری کامل سلاح‌ها در خصوص متهم و بزه‌دیده است.

#### چند نکته در خصوص اعمال قلمرو کیفری در حقوق

#### ایران

پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود، این است که آیا در حقوق ایران، قلمرو کیفری قابل استناد است؟ به عنوان مثال آیا می‌توان گفت که در محکومیت‌های صادره از سوی کمیسیون ماده‌ی 100 قانون شهرداری‌ها که اغلب بر پرداخت جریمه‌های گزاف و یا قلع و قمع مشتمل است، با توجه به این که موضوع با معیارهای سه‌گانه‌ی دیوان و از جمله شدت مجازات، منطبق است، شخص بتواند از دادرسی عادلانه و تضمینات آن شامل حق داشتن وکیل، بی‌طرفی قاضی و... برخوردار باشد؟ هم‌چنین در نشست قضایی استان تهران (مجله‌ی قضاوت) در خصوص سازمان تعزیرات حکومتی این پرسش مطرح شده است که آیا این نهاد حق بازداشت و صدور قرار تأمین دارد یا خیر؟ با توجه به این که تعدادی از قضات، این حق را برای نهاد مزبور قائل بودند، پرسش این است که آیا در این موارد ذی‌نفع می‌تواند از تضمینات دادرسی برخوردار شود؟ هم‌چنین طبق آیین‌نامه‌ی سابق شوراهای حل اختلاف، در این شوراها قواعد آیین دادرسی کیفری رعایت نمی‌شد و آراء صادره قطعی بود. در حال حاضر نیز یک آیین دادرسی کیفری توافقی در این شوراها حکومت ندارد. این‌ها نمونه‌هایی هستند که هر چند از دامنه‌ی حقوق جزا منتقل شده است، اما با توجه به معیارهای حقوق بشر باید به این نتیجه قائل شد که در خصوص این موضوعات طرفین دعوا باید در مراجع شبه‌قضایی از دادرسی عادلانه برخوردار باشند؛ زیرا هر چند موضوع از حقوق کیفری خارج شده است، اما تحت عنوان قلمرو کیفری جای می‌گیرد.